



هم در شاخه شعر متعارف می‌گنجند.

در «شعر بی‌هوازی» می‌توان سراغ شعرهای کوتاهی را گرفت که در نوع خود موفقند این نمونه‌ها را بخوانید:

«آب‌های جهان در اندیشه خودکشی‌اند.

- این را از قول قطره می‌گویم»

ص ۶۰

یا:

«ترجیح می‌دهم

تاریک باشم

تا روشن

از چراغ تو

چراغ گفت:

اگر می‌توانی

خاموشم کن!» ص ۲۸

اما توضیح اضافی انرژی شعری را در بیشتر شعرها تلف می‌کند:

«کفش‌هایم را به دور انداختم.

- سبکتر راه خواهیم رفت یا زخمی خواهیم شد؟» ص ۲۱

شاید حذف «یا زخمی خواهیم شد؟» در سطر دوم بر قوت این شعر بیافزاید.

یا در شعر «تجزیه سرنوشت» آمده است:

«باید فکری بکنم / و چاره‌ی / تا خونم و لبانم سرد نشوند / برای بوسیدن تاریکی» ص ۶۶

سطر «و چاره‌ی» به راحتی قابل حذف است چرا که چیزی بیش از سطر قبل یعنی «باید فکری بکنم» به خواننده نمی‌دهد.

مضمون شعرهای رهادوست در مجموعه «شعر بی‌هوازی» اغلب همان مضامین همیشگی است و حتی نگاه تازه‌ی هم در کار نیست برای نمونه شعر «بازی» را می‌خوانیم:

«معشوق بازیگوش من

بی‌شک تنها کلمه «نه» می‌تواند مرزی باشد که شعر را از غیر آن متمایز می‌کند. شعر نامش را هم با خودش دارد و هر چه غیر آن «نه شعر» بوده و خواهد بود. آنچه هم «شعر» و «نه شعر» را در عمل از هم جدا می‌کند «شعریّت» است که اولی دارد و دومی نه!

خود شعر هم بی‌گمان مراتبی دارد که شعر ناب لایذ عالی‌ترین مرتبه آن است و پسوند «ناب» هم بیانگر این نکته است که در این گونه، شعر بیش از هر جای دیگر به ذات خودش نزدیکتر شده است. قصد این نوشتار پرداختن به فلسفه شعر نیست. بلکه می‌خواهیم مجموعه شعر بی‌هوازی اثر خانم بهار رهادوست را مورد بررسی قرار دهیم.

با یک نگاه اجمالی به شعر دوره‌های مختلف می‌توان سه شاخه از شعر را دید که به طور هم‌زمان عرضه می‌شوند. من این سه شاخه را چنین نام‌گذاری می‌کنم: شعر پیشنهاددهنده، شعر متعارف، شعر واپس‌گرا.

شعر نیما در زمان خودش شعر پیشنهاددهنده بود و هنوز هم از این اعتبار برخوردار است. از آن وقت تا به امروز لایه‌های پیشرو شعر همواره پیشنهاددهنده بوده‌اند. اما در کنار این شاخه، شاخه دیگر یعنی شاخه شعر متعارف نیز در تمام این سالها به حیات خود ادامه داده است. این شاخه شعر از ویژگی‌های آشنا و تثبیت شده شعر دوران بهره می‌گیرد و همیشه از جانب خوانندگان و عده زیادی از منتقدان پذیرفته می‌شود. مجموعه شعر بی‌هوازی به نظر من در شاخه شعر متعارف قرار می‌گیرد.

رهادوست پیش از این نیز سه مجموعه شعر با عنوان‌های چهار اندوه، پنج پرده از چهار فصل عشق و شش لحظه تا محال منتشر کرده است که اتفاقاً آن‌ها

در چمن زندگی‌ام ایستاد و گفت:

اینجا زمین من است

آن‌گاه

قلب مرا در دستانش گرفت

و آن را به سوی رویایی دور

تا نقطه ارغوانی غم پرتاب کرد

باید قلبم را پس می‌گرفتم

لباس بازی پوشیدم

و همبازی‌اش شدم.» ص ۵۰

معشوق همان معشوق ادبیات کلاسیک است با همان خصوصیات که قلب عاشق هم باز دست اوست،

جفاکار و خیال‌انگیز که عاشق را بازی می‌دهد، همان حرف‌های کلی همیشگی. آیا زمان آن نرسیده که

حکم‌های کلی و قطعی جای خودش را به چیز دیگری بدهد.

یا شعر «فاصله»:

«- بودن نبودن؟

گفتن نگفتن؟

داشتن نداشتن؟

- جان کلام این همه کلمه چیست؟

- جان کلام در فاصله بین

بودن و نبودن

گفتن و نگفتن

داشتن و نداشتن است.» ص ۵۴

می‌خواهد چه چیز تازه‌ی به ما بگوید آیا خواننده شعر امروز خودش این جان کلام را نگرفته؟ و آیا خیام

چند قرن پیش آن را به زیباترین شکل نسوده است؟ اغلب شعرهای مجموعه «شعر بی‌هوازی» از جنس

اتفاقاتی هستند که در بیرون زبان رخ داده‌اند و شاعر کوشیده آن‌ها را در ظرف زبان بریزد و حال آن که شعر

اتفاقی است که در زبان رخ می‌دهد. مثل این دو سطر: «معلم غلط‌هایم را گرفت

و ورقه‌ام سرخ شد...» ص ۵۹

ژئوشکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



شعر بی‌هوازی

بهار رهادوست

نشر سالی، ۱۳۷۸

به نرمی باران

به نرمی باران

جشن نامه فریدون مشیری

به کوشش علی دهباشی

سخن و شهاب، ۱۳۷۸

نظر تک نگاه

فریدون مشیری نزدیک به پنجاه سال در حوزه شعر فعالیت مستمر داشته است، حاصل این فعالیت، چاپ بیش از ده دفتر شعر است که همه آنها از سوی خوانندگان جوان استقبال شده است شاید به سادگی بتوان گفت، فریدون مشیری معروفترین و محبوبترین شاعر معاصر ایران است و اگر چه شعرهایش از بنیانهای فکری استواری بهره‌مند نیستند اما در قلوب همه خوانندگان دختر و پسر جای دارد تا جایی که شاید به جرأت بتوان گفت کمتر خواننده شعر فارسی، شعر کوچکی را نخوانده و یا ازیر نشده است. از اینفوگرامی داشت یاد و نام فریدون مشیری به شکلی گرامی داشت شعر است و شاید از این طریق بتوان پیوندی دوباره میان شعر و خواننده برقرار کرد.

«به نرمی باران» که به کوشش علی دهباشی فراهم آمده مشتمل بر ده بخش است. خاطراتی از فریدون مشیری، نقد و بررسی آثار، گفت و گوها، سرودهایی برای مشیری، مقالات مشیری، گزیده اشعار، کتابشناسی و عکس‌ها و اسناد بخشی از فصول ده‌گانه جشن نامه را تشکیل می‌دهد.

در جشن نامه «به نرمی باران» مقالاتی از دوستان مشیری، خوانندگان آثار، آریاب موسیقی سنتی آمده است. مقالاتی از دکتر عبدالحسین زرین کوب، شفیع کدکنی، اسلامی ندوشن، شهرام ناظری، فرهاد فخرالدینی، محمدرضا شجریان و... در این جشن نامه آمده است. برخی از این مقالات برای اولین بار چاپ می‌شود اما برخی از آنان سالیان قبل در مطبوعات داخل کشور چاپ شده بود و دهباشی با نظمی خاص آنها را در این کتاب آورده است. مقالاتی که در جشن نامه فریدون مشیری آمده است، اهمیت یکسانی ندارند برخی از ارزش انتقادی فراوانی برخوردارند و پاره‌ای از آنان فقط برای ادای دین به استاد نوشته شده‌اند و متضمن نکته یا سخن قابل تأملی نیست. از بخش‌های خوب جشن نامه مربوط به فهرست آثار و ترانه‌های مشیری است که به کوشش علی هاشمی فراهم آمده است اما جای خالی سالشمار زندگی و آثار فریدون مشیری در این جشن نامه بخوبی حس می‌شود و اگر کتابشناسی با دقت بیشتری فراهم می‌شد، ارزش دو چندان داشت.

جشن نامه مشیری به پاس نیم قرن شاعری فریدون مشیری فراهم آمده است. کوشش و تلاش برای بزرگداشت یاد پیران فکر و شعر ایران زمین همواره ستودنی است.

«یک روز از روزهای زرد و زار» یا در سطرهای چهارم و پنجم: «و هر روز که می‌گذشت / او شیداتر می‌شد» را می‌توان این گونه نوشت:

«هر روز او شیداتر می‌شد» چرا که در خود «هر روز» گذشتن و تکرار هم نهفته است.

یا در شعر «من و تو و آینه» (ص ۴۱) نگریستم در سطر اول به خود برمی‌گردد اما سطر دوم چیز دیگری می‌گوید: «خود را در آینه نگریستم / تو را دیدم...»

به نظر «نگریستم در اینجا به جای «جست و جو» آمده که در این صورت شاعر می‌توانست دو سطر اول را این چنین بنویسد: «خود را در آینه جست / تو را دیدم» وقتی به این سطرها می‌رسیم:

«به هوای دیدن تو / در برابر آینه ایستادم / هیچ ندیدم» یقین می‌کنیم که جست‌وجویی در کار بوده و باز می‌توان این سطرها را هم چنین نوشت:

«تو را در آینه جست / هیچ ندیدم»

در شعرهای «در جاده (ص ۱۵)»، «از این پس» (ص ۲۲)، «ایده‌نگاری» (ص ۲۵) و «رها شده» (ص ۷۸) شاعر کوشیده با استفاده از شکل‌های هندسی، فرم بصری را هم در شعرهایش دخیل کند. این تجربه در شعر کلاسیک فارسی و در شعر بعد از نیما - برای مثال در شعر طاهره صفارزاده - و هم چنین در شعر دیگران - برای مثال آپولینر - به کار گرفته شده اما نتوانسته جایگاه خاصی بیابد یا چیز به شعریت یک شعر بیافزاید.

«شعر بی‌هوازی» در عین اینکه چند شعر خوب را هم در برگرفته اما در شاخه شعر متعارف نیز نتوانسته از عهده برآید. رها دوست البته جدی‌تر از این حرف‌هاست و امیدواریم که مجموعه‌های دیگر شعرش با شعرهای خوب بیشتری انتشار یابد.

□
کارکرد زبان در اغلب شعرهای این مجموعه متعارف است:

«چه ساده‌ام که می‌پندارم / با نفرین مارها می‌میرند» ص ۱۹
یا

«گفتم: زخمم / گفت: شفا دارد / گفتم: این زخمم / خندید و گفت: زخمی نیست که زمان نتواند...» ص ۲۷
نحو و لحن در کمتر جایی از زبان کتابت عدول کرده است:

«نیمه شب بود که خبر دادند / در آن سوی زمین / خورشید خاموش شده است» ص ۳۷

رها دوست همچنین در اغلب شعرها با استفاده از فعل در آخر جمله مقدار زیادی از انرژی شعرها را گرفته است.

برای نمونه به سه فعل می‌زیند، می‌بینند و بزرگ می‌شود در آخر این سه سطر توجه کنید:

«... اینجا در دامنه زنانی می‌زیند
که هر بار بارشان را می‌بینند
خوشبختی‌شان بزرگ می‌شود...» ص ۵۳

یا این سطرها از شعر قصه باد صبح را بخوانید:

«یکی از روزهای پاییز بود که پاییز / عاشق شد / عاشق تابستان / و هر روز که می‌گذشت / او شیداتر می‌شد / و معشوق دور تر. / یک روز از روزهای زرد و زار / صدای باد صبح را شنید / که در گوشش گفت: / - / می‌خواهی به او برسی...؟» ص ۷۹

آیا در شعر روایی باید از زبانی استفاده کرد که تشدیدکننده روایت آن هم از نوع خطی‌اش باشد. برخورد با زبان در این شعر حتا با سهل‌انگاری همراه بوده است.

«یکی از روزهای پاییز بود» در سطر اول می‌تواند حذف شود چرا که شش سطر بعد دوباره همین نکته تکرار می‌شود:

شهرام رفیع زاده

شعر بودن؟